

نگاهی تحلیلی به ادله انتصاب امام علی علیه السلام

به عنوان پیشوای سیاسی؛ با تأکید بر واقعه غدیر خم

احمد رضا دردشتی*

رمضانعلی حسنی**

چکیده

انتصاب امام علی علیه السلام از سوی پیامبر به عنوان رهبر سیاسی جامعه اسلامی، مهم ترین مسئله‌ای است که از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تاکنون تحولات عمیق و گسترده‌ای را موجب شده است. تحلیل مفاد نصوص دینی در دلالت بر انتصاب امام به رهبری سیاسی از خاستگاه اسلامی یکی از مباحث مهم در این راستاست. برخی از نواندیشان دینی می گویند مفاد آیات قرآن و بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنان امام علیه السلام، معرفی امام علیه السلام به عنوان الگوی ایمانی است و دلیل معتبری بر نصب ایشان به عنوان حاکم سیاسی وجود ندارد!

این ادعا با تحلیل آیات قرآن، شواهد درون متنی و برون متنی سخنان پیامبر غدیر خم و سخنان امام علیه السلام بررسی و نقد می شود. ۱. بازخوانی ادله قرآنی و روایی و گزارش های تاریخی، بر نصب امام علیه السلام به عنوان حاکم سیاسی دلالت دارد و فروگاهیدن مفاد آن به معرفی ایشان به عنوان الگوی ایمانی، فاقد اعتبار کلامی و قرآنی است؛ ۲. دلائل قرآنی و روایی ادعا شده توان اثبات عرفی بودن حکومت را ندارد؛ ۳. تفسیر سکولاریستی سخنان امام علیه السلام، فاقد اعتبار روش شناختی تفسیر متون دینی است!

کلید واژگان: امامت، غدیر خم، مولا، مشورت، الگوی ایمانی، پیشوای سیاسی

*. دانشجوی دکتری قرآن و علوم روان شناختی، Porsech.Ahmad.reza@gmail.com

** کارشناسی ارشد روان شناسی بالینی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، khan_bulbul80@yahoo.com

مقدمه

مسئله جانشینی پیامبر ﷺ مهم‌ترین مسئله‌ای بود که از همان آغاز دعوت هم برای شخص پیامبر ﷺ و هم برای دیگران سرنوشت‌ساز بود بیحرة بن فراس از قبیله بنی عامر بن صعصعه، پذیرش اسلام خود و قبیله‌اش را به این امر مشروط کرد که پس از پیامبر ﷺ سهمی در امر جانشینی او داشته باشند (ابن هشام، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۲۴-۴۲۵ و طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۵۰). قبیله کنده هنگام پذیرش اسلام از پیامبر ﷺ چنین درخواست کردند که با تو بیعت می‌کنیم بر این پیمان که اگر بر دشمنانت چیره گشتی، ما را در جانشینی پس از خود سهیم نمایی! (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۰). پیامبر ﷺ در پاسخ به این دو گروه و همه کسانی که چنین مسئله‌ای را مطالبه می‌کردند، پاسخ می‌داد که امر امامت و جانشینی پس از من به عهده خداست و او هر کس را شایسته بداند به این منصب مفتخر خواهد کرد.

شیعیان، بر اساس ادله گوناگون عقلی، قرآنی، روایی و تاریخی، باور دارند که امام علی علیه السلام وصی و خلیفه بلافصل پیامبر ﷺ پس از رحلت اوست و حوادث بعد از آن و خلافت سه تن از صحابه، یکی پس از دیگری، هرگز به اعتبار و حقانیت این جایگاه خدش‌های وارد نمی‌کند. (ر.ک: عسکری، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۵). ماجرای سقیفه بنی‌ساعده و انتخاب شتابزده ابوبکر از سوی شماری از مهاجر و انصار و انتقال جایگاه امامت از خاندان پیامبر به افراد و گروه‌های دیگر، به انشقاق در صف واحد مسلمانان منتهی شد. جریان فکری شیعی، اگرچه ریشه در دوران پیامبر و توصیه‌های ایشان به پیروی از امام علی علیه السلام داشت (صدر، ۱۳۸۱، ص ۷۹)؛ اما مقطع رحلت پیامبر و انتخاب ابوبکر از سوی اهالی سقیفه سرنوشت‌سازترین مقطع جدایی راهبردی اهل سنت از شیعیان به‌شمار می‌رود.

شیعیان بر اساس ادله فراوان عقلی، قرآنی و روایی معتقدند که امامت، امری الهی است و تعیین و نصب امام باید به امر خداوند و به وسیله پیامبر صورت گیرد و این کار در مواقع مختلف، به‌ویژه در روز غدیر خم انجام شده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۷). پس از شکل‌گیری و استقرار خلافت، پیروان مکتب خلفا همواره کوشیده‌اند تا ضمن ارائه نظریه‌های



گوناگونی در باب مشروعیت جریان خلافت پس از پیامبر، ادله ارائه شده از سوی شیعیان بر الهی بودن امامت و منصوبیت ولایت امام علی علیه السلام را توجیه کنند.

یکی از نظریه‌های مطرح در این عرصه امامت را پیشوایی معنوی و امام را الگوی ایمانی برای جامعه اسلامی معرفی می‌کند و معتقد است که امر دین از امر سیاست جداست و حکمرانی سیاسی به خود مردم واگذار شده است (غروی، ۱۳۹۲). مقصود از الگوی ایمانی معرفی امام به عنوان فردی است که از لحاظ فکر، عاطفه و رفتار، ایمان به خدا و حقیقت دینداری را در وجود خویش متجلی کرده و می‌توان او را ایمان مجسم و متبلور دانست.

بنابر چنین تعریفی از واژه «ولی»، امام علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام، تنها الگوی دینداری و ایمان خالصانه برای مسلمانان به‌شمار می‌روند و حق ویژه‌ای در امور سیاسی جامعه اسلامی ندارند و از این رو امام معصوم و غیر او در داشتن حق حاکمیت سیاسی یکسان هستند. این نظریه با استناد به آیه «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸) و برخی از نامه‌ها و خطبه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه (نامه ۶ و خطبه ۹۲) این نگرش را پشتیبانی می‌کند که واقعه غدیر، ارتباطی به نصب پیشوای سیاسی ندارد و پیامبر در آن زمان و مکان، امام علی علیه السلام را به‌عنوان بهترین الگوی ایمانی به مردم معرفی کرده است.

در این مقاله با تحلیل و بررسی درون و برون‌متنی آیات و گزارش‌های تاریخی مربوط به غدیر و دیگر ادله مربوط به مسئله امامت، از جمله آیات مشورت (آل عمران: ۱۹۵ و شوری: ۳۸) و برخی نامه‌ها و خطبه‌های امام در نهج البلاغه مدعیات نظریه یادشده بررسی و نقد می‌شود.

۱. واقعه غدیر خم و معرفی امام علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به‌عنوان ولی مؤمنان، از موضوعات مهم و بحث‌انگیز تاریخ اسلام است. فراوانی گزارش‌های تاریخی به‌صورت تواتر امکان انکار اصل حادثه را منتفی کرده و از این رو همه عالمان مسلمان از هر فرقه و گروهی به وقوع قطعی چنان رویدادی اعتراف دارند. تفاوتی که میان پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با دیگر فرقه‌های اهل سنت در این رابطه وجود دارد، در تفسیر این حادثه و نتایج اعتقادی و عملی رفتار پیامبر در آن زمان و مکان دارد. اهل سنت عموماً حادثه غدیر را به توصیه عاطفی





پیامبر ﷺ دربارهٔ محبت و دوستی با اهل بیت ﷺ و امام علی ﷺ تفسیر و نصب امام به‌عنوان پیشوای سیاسی را انکار می‌کنند؛ اما پیروان مکتب اهل بیت ﷺ با استناد به ادلهٔ فراوان و شواهد درون و برون‌متنی واقعهٔ غدیر، آن را روشن‌ترین دلیل بر انتصاب امام ﷺ به خلافت سیاسی پس از پیامبر می‌دانند. در این خصوص توجه به چند نکته اهمیت دارد:

یکم: به باور اکثریت قریب به اتفاق شیعیان، پیامبر اسلام ﷺ در روز هجدهم ذی‌الحجهٔ سال دهم هجرت، امام علی ﷺ را به‌عنوان جانشین سیاسی، دینی و معنوی خود معرفی کرده است. این رویداد مهم و سرنوشت‌ساز نه تنها از طریق عالمان و تاریخ‌نگاران شیعه، بلکه از طرق اهل سنت نیز به‌صورت متواتر نقل شده است. واقعهٔ غدیرخم توسط صد و ده نفر از اصحاب و هشتاد و چهار نفر از تابعین روایت شده است و عالمان پرشماری از اهل سنت و شیعه آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که جای هیچ‌گونه تردید و تشکیکی در وقوع چنان رویدادی باقی نمی‌ماند (حسینی طهرانی، ۱۳۸۰، ج ۷).^[۱]

آنچه که از طریق اهل سنت، دربارهٔ رویداد غدیرخم نقل شده، به دو گونه است:

۱. برخی از کتاب‌ها ضمن پرداختن به شأن نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (مائده: ۶۷) به بیان ماجرای نصب امام علی ﷺ به ولایت پس از پیامبر ﷺ تصریح کرده و نزول آیه یاد شده را در همین راستا دانسته‌اند.

۲. برخی دیگر از کتاب‌های اهل سنت تنها به اصل ماجرا اشاره کرده و ذکر آن را از آیه به میان نیاورده‌اند.

دوم: چنان‌که پیشتر اشاره شد، شیعه و سنی بر این موضوع متفق‌اند که پیامبر اکرم ﷺ در روز هجدهم ذی‌الحجهٔ سال دهم هجرت و در حضور نزدیک به صد هزار نفر از مسلمانان، دست امام علی ﷺ را بالا برد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» علاوه بر اکثریت قریب به اتفاق شیعیان، بسیاری از عالمان و محققان اهل سنت نیز اعتراف کرده‌اند که مقصود پیامبر از کلمهٔ «مولا» همان ولایت و سرپرستی عام و کلی است که شامل ولایت و پیشوایی سیاسی پس از ایشان هم می‌شود.

واژه مولا در لغت به معنای سرور، مخدوم و سرپرست است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل حرف میم). بنابراین پیامبر ﷺ با معرفی امام علی علیه السلام به عنوان ولی مؤمنان، او را به سرپرستی امور دینی و دنیایی مردم، پس خود، نصب فرموده است. بر درستی برداشت این معنا از واژه مولا، شواهد فراوانی وجود دارد که به بخشی از آنها اشاره می‌شود:

۱. بسیاری از مفسران و عالمان اهل سنت و اکثریت قریب به اتفاق عالمان و مفسران شیعی، اذعان کرده‌اند که آیه شریفه تبلیغ^[۲] در روز غدیر خم و در ارتباط با معرفی و انتصاب امام علی علیه السلام به مقام ولایت عام - پس از پیامبر نازل شده است.

«ای پیامبر! آنچه را که از سوی خداوندگار به سوی تو نازل شده است به مردم برسان و اگر چنین نکنی، پس رسالت را به مردم نرسانده‌ای و خداوند تو را از گزند مردم ننگه خواهد داشت. یقیناً خداوند کافران را هدایت نخواهد کرد»

از طنین آیه و جملات آن، به روشنی می‌توان فهمید که مسئله بسیار مهمی در میان بوده که پیامبر ﷺ باید به مردم می‌رسانده است. یقیناً این موضوع نمی‌توانسته یک موضوع ساده یا مثلاً حکمی فقهی یا اخلاقی باشد؛ بلکه به صورت طبیعی، مسئله‌ای بوده که ابلاغ آن برابر با کل رسالت پیامبر ﷺ به حساب می‌آمده است. از سوی دیگر آن مسئله چنان حساس بوده که واکنش‌های احتمالی خطرناکی را در پی داشته و همین امر، پیامبر را در ابلاغ آن دچار تردید کرده بود.

آیا هیچ مسئله‌ای جز معرفی و نصب جانشین سیاسی پیامبر ﷺ می‌تواند از چنان اهمیت و حساسیتی برخوردار باشد؟! روایات شیعه و سنی گویای این حقیقت است که آیه یاد شده در شأن امام علی علیه السلام و در ارتباط با نصب ایشان به امامت و ولایت پس از پیامبر ﷺ نازل شده است. به عنوان نمونه، ابن عساکر به سند صحیح از ابی سعید الخدری نقل می‌کند که آیه کریمه تبلیغ در روز غدیر خم بر پیامبر اکرم ﷺ و در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است (رضوانی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۴۷).

همچنین خبری، از محدثان اهل سنت، به سند صحیح از ابن عباس نقل می‌کند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است. در این آیه خداوند پیامبر ﷺ را به تبلیغ انتصاب





ولایت امام علی علیه السلام به جانشینی پس از خود امر کرده و پیامبر پس از نزول این آیه دست امام علی علیه السلام را بالا برد و فرمود: «هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست!» (همان).

بر این اساس آیا می‌توان باور کرد و آیا ساده‌انگاری نیست که گفته شود خداوند توصیه به محبت و دوستی امام علی علیه السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته و پیامبر نیز در چنان شرایط زمانی، مکانی و زیر تابش سوزان خورشید، مردم را نگه داشته تا آنان را به دوستی امام علی علیه السلام امر کند؟! آیا می‌توان باور کرد مسئله دوستی امام علی علیه السلام (که در این فرض، امری اخلاقی به‌شمار می‌رود) چیزی است که عدم تبلیغ آن برابر با بی‌اثر بودن رسالت ۲۳ ساله پیامبر است؟! افزون بر این، چه امری می‌توانست پیامبر صلی الله علیه و آله را دچار هراس و تردید کند به‌طوری که از واکنش‌های احتمالی یارانش بیمناک شود؛ جز مسئله خلافت سیاسی پس از او؟! زیرا مسئله دوستی و سفارش به محبت یا معرفی امام به‌عنوان الگوی ایمانی، مسئله‌ای چنان حساسیت‌برانگیز نبود که خداوند به پیامبر قوت قلب دهد و او را مطمئن کند که از گزند مردم در امان خواهد بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در طول سال‌های رسالت بارها در مواقع گوناگون از امام علی علیه السلام دفاع کرده و مردم را به دوستی و مودت او و بهره‌بردن از علم و حکمت او سفارش کرده بودند و این امر جز واکنش‌های گذرا و مقطعی پیامدی در پی نداشت.

۲. شاهد دیگر بر اینکه مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» ولایت عام و کلی است که شامل ولایت سیاسی هم می‌شود، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نصب امام علی علیه السلام به ولایت، از مردم بر ولایت خویش اعتراف گرفت و فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستیم؟! همه حاضران گفتند: آری! ای رسول خدا! پس از آن پیامبر فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». آیا عاقلانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله بفرماید: آیا من از خود شما به شما دوست‌تر نیستیم؟! آیا ممکن است گفته شود مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله در جمله اول (الست اولی بکم من انفسکم) اولویت در شئون سیاسی و اجتماعی است؛ اما در جمله دوم (من کنت

مولا... مقصودش از ولایت، دوستی امام و الگویی ایمانی بودن اوست؟! یقیناً کلمه «اولی بکم» در جمله اول پیامبر به معنای اولی به تصرف و صاحب اختیار است؛ بنابراین سیاق کلام پیامبر ﷺ دلالت روشنی بر این حقیقت دارد که کلمه «مولا» در «من کنت مولا فلهذا علی مولا» هم به معنای ولایت عام سیاسی، اجتماعی و دینی است. به ویژه اینکه در بعضی از تعبیرها «من بعدی» دارد که این قید با مفهوم دوست داشتن سازگاری ندارد؛ زیرا عاقلانه نیست که پیامبر بفرماید علی را پس از من دوست داشته باشید! بنابراین پیامبر ﷺ می‌خواهد بگوید: ای مردم! علی امام و سرپرست شما پس از من است!

۳. قرینه دیگر بر اینکه مفهوم مولی در کلام پیامبر ﷺ ولایت عام دینی و دنیایی هر دو بوده، معنایی است که حاضران، اعم از اصحاب و دیگران، از کلام پیامبر فهم کردند. چنان که پس از معرفی امام علی ﷺ همه اصحاب، به ویژه خلیفه اول و دوم، با امام ﷺ به عنوان ولی و جانشین پیامبر بیعت کردند و به او تبریک گفتند؛

۴. معرفی امام علی ﷺ به عنوان خلیفه، وصی و امام پس از پیامبر ﷺ مسئله‌ای نیست که تنها در روز غدیر خم مطرح شده باشد. این مسئله از همان ابتدای رسالت پیامبر ﷺ در مواقع و موارد گوناگونی از سوی پیامبر ﷺ تبیین شده است. در این راستا می‌توان به حدیث یوم‌الانذار (یوم‌الدار) (امینی، ۱۳۹۷ ق، ج ۲، ص ۲۷۸) و حدیث منزلت (متقی هندی، ۱۳۱۲ ق، ج ۵، ص ۷۲۴ و ج ۶، ص ۳۹۰) که به صورت صریح، و حدیث سفینه (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۶۳۳) و حدیث تقلین (صدوق، ۱۳۷۰، ص ۱۲۳) که به دلالت التزامی بر خلافت و جانشینی عام امام علی ﷺ و فرزندان او پس از پیامبر دلالت می‌کند، اشاره کرد. مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین در کتاب شریف المراجعات می‌فرماید: حدیث منزلت از احادیث متواتر است و گروه بسیاری از اصحاب پیامبر آن را روایت کرده‌اند. این حدیث از افرادی مانند سعد بن ابی وقاص، معاویه، جابر، ابوسعید الخدری، عبدالله بن عمر، عمر بن الخطاب، اسماء بنت عمیس، ابوهریره، و... نقل شده است. آنها اعتراف کرده‌اند که پیامبر ﷺ هنگام عزیمت به سوی تبوک، امام علی ﷺ را در مدینه به جای خود گماشت و پس از اظهار ناراحتی امام از عدم همراهی با پیامبر ﷺ و اجبار به ماندن در کنار زنان





و کودکان، به او فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي!» آیا راضی نمی شوی که نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی باشی؛ جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟! (متقی هندی، ۱۳۱۲ق ج ۵، ص ۷۲۴ و ج ۶، ص ۳۹۰). در این سخن شریف، پیامبر ﷺ همه مناصب دینی و دنیایی خود را که از جانب خداوند به او عطا شده بود، برای امام علی علیه السلام ثابت دانسته و از آن میان تنها منصب پیامبری را استثنا کرده است (سبحانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴-۱۱۵).

افزون بر این، نزدیک به صد کتاب از کتاب‌های معتبر اهل سنت، این حدیث را در خود ثبت کرده‌اند. برخی از این کتاب‌ها عبارت است از صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳ در باب غزوة تبوک؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، باب فضائل علی علیه السلام؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، باب فضائل أصحاب النبی ﷺ، مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۳؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳ غزوة تبوک (شرف‌الدین، ۱۴۰۲ق. ص ۳۲۴-۳۳۰).

در حدیث یوم‌الانذار که در اوائل بعثت پیامبر ﷺ روی داده است، پیامبر ﷺ در برابر بزرگان قریش و از جمله عمویش ابوطالب، دست امام علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «این علی پس از من وصی و وزیر و جانشین من است؛ از او بشنوید و اطاعتش کنید» (متقی هندی، ۱۳۱۲ق، ج ۶، ص ۳۹۲).

ابن هشام در سیره خود آورده است که پیامبر ﷺ به امام علی علیه السلام فرمود: «انت الخلیفه من بعدی؛ تنها تو جانشین پس از من هستی» (ابن هشام، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۶۳). در این راستا روایات معتبر دیگری نیز وارد شده است که پیامبر ﷺ به صراحت یا اشارت، مسئله خلافت اهل‌بیت را بیان فرموده است. حدیث سفینه^[۳] (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۳۳) و حدیث ثقلین^[۴] (شیخ صدوق، ۱۳۷۰، ص ۱۲۳) از روایات مشهور و معتبر میان اهل سنت و شیعه است و هر دو به دلالت التزامی، بر جانشینی اهل‌بیت را در شئون مختلف سیاسی و غیر آن دلالت دارد.

در روایت دیگری آمده است که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا علی راست می‌گوید که خداوند پس از شما رهبری مردم را به او تفویض کرده است؟ پیامبر فرمود: علی امیرمؤمنان است و ولایت او از جانب خداست... همانا علی خلیفه خدا و حجت

اوست، او امام مسلمین است. «إِنَّ عَلِيًّا خَلِيفَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ إِنَّهُ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ...» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق. ص ۱۹۴).

پیامبر به امام علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ وَارِثُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ... يَا عَلِيُّ أَنْتَ خَلِيفَةُ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ ای علی! تو امیر مؤمنان و پیشوای اهل تقوایی، ای علی! تو آقای اوصیا و وارث علم پیامبرانی، ای علی! تو جانشین پیامبران هستی، ای علی! تو پیشوای مؤمنانی، ای علی! تو حجت خدا بر همه مردمان هستی!» (مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۹۹).

پنجم: عقل، فطرت، سیره عقلا، سیره پیامبران پیشین و سیره خود پیامبر صلی الله علیه و آله، دلالت روشنی بر لزوم نصب جانشین از سوی آن حضرت برای دوران پس از حیات خود دارد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۵). تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله گواه این واقعیت است که هرگاه، حتی برای مدت یک روز، از مدینه خارج می شد، کسی را به جای خود می گماشت تا امور اجتماعی و سیاسی را سامان دهد و امر مردم، حتی برای مدت چندین ساعت بر زمین نماند (همان). حال آیا ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله، با توجه به شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دینی و امنیتی که جامعه اسلامی را در وضعیت حساسی قرار داده بود، مردم را به حال خود رها کند و با درگیر کردن آنها به مسئله خلافت که به صورت طبیعی، موجب پدید آمدن اختلافها و تنش های زیادی می شد و نتیجه حاصل از آن هم معلوم نبود، امر جانشینی خود را به مردم کوچه بازار واگذار کند؟ اساساً آیا چنان مردمی توانایی تعیین امیر و حاکم صالح را برای خود داشتند؟ با توجه به اینکه در آن زمان تفکیک امور دینی از امور دنیایی به دشواری قابل تمییز بود و هرکس متولی امور دنیایی می شد، به طور طبیعی، بر امور دینی هم تسلط و دخالت می یافت، آیا می توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله امور دنیایی را به مردم و امور دینی را به امام علی علیه السلام واگذار کرد؟

این مسئله چنان روشن و عقلایی است که حتی خلیفه اول و دوم هم برای پس از مرگ خود در اندیشه تعیین جانشین بودند (مسعودی، ۱۴۴۶ق، ج ۳، ص ۲۲-۲۱). آیا آن دو نفر از





پیامبر ﷺ به مردم دلسوزتر بودند؟ آیا آن دو ضرورت نصب جانشین را بهتر از پیامبر ﷺ می فهمیدند؟! چنین تلقی ساده‌انگارانه و غیرعالمانه‌ای از سیره و رفتار سیاسی پیامبر ﷺ، یقیناً جفایی نابخشودنی در حق آن الگوی حکمت و عقلانیت است؛

۲. در نظریه امامت، الگوی ایمانی، نظریه پرداز، با ارائه تفسیر تازه‌ای از آیه شریفه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ ضمن انکار تلویحی نزول این آیه در روز غدیرخیم، اكمال دین و اتمام نعمت را ناشی از پایان یافتن رسالت پیامبر و تبلیغ آموزه‌های دین دانسته است! احکامی که به زعم او در پیش و پس از این آیه بیان شده است (غروی، ۱۳۹۲). برخلاف آنچه این نویسنده ادعا کرده است، شواهد بسیاری بر این معنا دلالت می کند که نه تنها آیه اكمال در روز غدیرخیم نازل شده بلکه قرائن فراوانی بر ارتباط محکم و منطقی آیه با نصب امام علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر دلالت دارد. در این راستا توجه به چند نکته اهمیت دارد:

نکته اول: این قسمت از آیه سوم از سوره مائده، هیچ ارتباط منطقی با صدر و ذیل آیه ندارد؛ بلکه یک مطلب جداگانه و مستقل را بیان می کند. شواهد این مدعا عبارتند از:
الف) اگر این قسمت از آیه برداشته شود و صدر و ذیل آیه با هم در نظر گرفته شود و محتوای آن مورد توجه قرار گیرد ملاحظه خواهد شد که در معنای آیه هیچ خللی پیش نمی آید (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۵، ص ۱۶۹)؛

ب) شأن نزول این قسمت از آیه، غیر از شأن نزول قسمت اول و ذیل آیه است؛ چه شأن نزول آیه در مورد وقوف در عرفات و روز عرفه باشد و چه مربوط به ماجرای غدیرخیم. کلام مفسران نشان می دهد که این قسمت از آیه، مستقل است و ربطی به صدر و ذیل آن ندارد (همان، ص ۱۷۰).

ج) قسمت اول و آخر آیه شریفه همانند آیات سوره بقره (۱۷۳)، انعام (۱۴۵)، نحل (۱۱۵) است و از نظر محتوا و موضوع، هیچ ارتباط منطقی با جملات ... الیوم اکملت لکم ... فلا تخشوه و اخشونی ... ندارد. در این قسمت از آیه، خداوند آن روز به خصوص را این گونه توصیف می کند:

۱. روز ناامیدی کفار از دین مسلمانان؛

۲. مسلمانان پس از این روز دیگر نباید از کفار بترسند؛ زیرا با اتفاقی که در آن روز افتاده، دین، چنان محکم و استوار شده که دیگر از گزند کافران در امان خواهند بود و تنها باید از خداوند و سنت‌های او بترسند که در صورت بی‌اعتنایی به آن حکم الهی، هم آن نعمت‌ها را از کف خواهند داد و هم سختی‌های فراوانی برایشان پدید خواهد آمد و هم باید منتظر کیفر اخروی خداوند باشند؛

۳. در این روز دین به اکمال رسیده است؛

۴. در این روز نعمت الهی بر مسلمانان تمام شده است؛

۵. با این واقعه خداوند اسلام را به‌عنوان دین، برای مسلمانان پسندیده است (همان، ص ۱۷۱).

از این خصوصیات روشن می‌شود که تا قبل از این روز، اسلام آنچنان محکم و استوار و تزلزل‌ناپذیر نبود و راه نفوذ در آموزه‌های دین و اتحاد مسلمانان باز بود؛ آنچنان که کفار، طمع و امید داشتند که اسلام را در آینده از بین ببرند. ولی خداوند با آن حکم، آنها را نا امید کرد و به مسلمانان اطمینان داد که ترس و هراس از جانب کافران نسبت به آینده اسلام را از دل بیرون کنند که با آمدن آن حکم الهی، کفار هرگز نخواهند توانست در معارف اسلام و پیشرفت و اتحاد جامعه اسلامی خللی وارد کنند؛ اما باید از سنت الهی بترسند که اگر به آن حکم، بی‌اعتنایی کنند و آن را پشت سر اندازند، آن تحریف و این تفرقه و تشتت، این بار نه به دست کفار، بلکه به دست خود مسلمانان روی خواهد داد (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۰۳).

حوادث تاریخی جامعه اسلامی پس از پیامبر ﷺ تا به امروز، حقیقت این هشدار و انذار الهی را به‌خوبی نشان می‌دهد. مسلمانان با سرپیچی از دستور خداوند و وانهادن امر پیامبر در مسئله ولایت اهل بیت علیهم‌السلام، با اسلام همان کردند که از روز نخست آرزوی قلبی کافران بوده و هست!؟

حال این سؤال مطرح است که در آن روز چه حکمی نازل شد که این خصوصیات را به دنبال داشت؟ آیا بیان احکام گوشت‌های حلال و حرام، می‌تواند موجب ناامیدی کفار و رفع ترس مسلمانان شود؟! مسلماً چنین امری مورد تأیید عقل سلیم نخواهد بود؛ زیرا با بیان چند حکم فقهی مربوط به مأكولات، هرگز کفار از رخنه در دین و جامعه اسلامی ناامید





نمی‌شوند؟! به علاوه، این احکام در سوره‌های (بقره: ۱۷۳، انعام: ۱۴۵، نحل: ۱۱۵) پیشتر نیز بیان شده بود. آیا می‌توان باور کرد که با بیان چند حکم فقهی مربوط به خوردنی‌ها، چنان تحولی در دین و جامعه دینی پدید آمد که دین به اکمال رسید، نعمت خداوند تمام شد و اکنون اسلام به‌عنوان یک دین سازنده و تعالی‌بخش مورد رضایت خداوند قرار گرفت؟! اگر گفته شود که شأن نزول آیه مربوط به روز عرفه است، باز هم همین پرسش مطرح می‌شود که آیا اجتماع مسلمانان در روز عرفه و کامل شدن مراسم و مناسک حج می‌تواند باعث ناامیدی کفار بشود؟! هرگز چنین اجتماعی در روز عرفه نخواهد توانست باعث ناامیدی کفار از دین شود؛ زیرا پیشتر با فتح مکه این اجتماع فراهم آمده بود و اضافه بر این، آیه برائت نیز نازل شده بود و کفار از تغییر مناسک حج ناامید شده بودند! بنابراین آیه ربطی به عرفات و مراسم حج ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۵، ص ۱۷۵).

از نظر عقل، تجربه و گزارش‌های تاریخی روشن است که کفار و منافقان (که در حقیقت کافرند) منتظر این بودند که بعد از مرگ پیامبر ﷺ که رکن اساسی اسلام بود، ضربه کاری خود را بر پیکر اسلام بزنند و دین جوان و نواخته اسلام را از ریشه برکنند؛ اما هنگامی که پیامبر ﷺ از طرف خداوند، امام علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرد، کافران و منافقان نسبت به آینده اسلام و شکست آن ناامید شدند.

۴. مفسران گفته‌اند: سوره مائده مدنی است؛ مگر آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» که در مکه یا در راه مدینه و مکه نازل شده است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۴۱). از این کلام مفسران معلوم می‌شود که این قسمت از آیه، مستقل است؛ چون این مطلب را در مورد کل آیه سوم نگفته‌اند.

نکته دوم: ممکن است در اینجا این پرسش مطرح شود که اگر بپذیریم این قسمت از آیه، هم از نظر موضوع و هم از نظر پیام و هم از نظر طنین با قبل و بعد خود متفاوت است و مطلب مستقلی را بیان می‌کند، پس چرا به صورت آیه‌ای مستقل قرار داده نشده و در وسط این آیه جا گرفته است؟

پاسخ: در پاسخ به این پرسش، نظریه‌های متعددی مطرح شده است:

الف) با نگاهی اجمالی به این آیه ملاحظه می‌شود که خداوند یک روز خاص را با

ویژگی‌های ویژه بیان می‌کند. از آن خصوصیات برجسته، اهمیت فوق‌العاده آن روز معلوم می‌شود. به سبب اهمیت این آیه، پیامی که از طریق این آیه باید به نسل‌های بعد منتقل شود و جریانی که در آن روز به خصوص رخ داده است، آیه را در معرض احتمال تحریف قرار می‌دهد. خداوند متعال برای محافظت آیه از تحریف و تغییر، آن را در لابه‌لای آیه‌ای با محتوای غیرمرتبط قرار داده است تا انگیزه تحریف‌کنندگان احتمالی را برای تحریف آن کاهش دهد. این یک شیوه عقلاهی است که گاه برای محفوظ ماندن یک چیز نفیس از دستبرد سارقان، آن را با چیزهای ساده و کمتر جلب‌توجه‌کننده می‌آمیزند تا سارقان متوجه آن نشوند. مثل کسی که پول‌ها یا جواهرات خود را لابه‌لای جویات منزل جاسازی می‌کند (همان، ص ۲۷۱).

تفسیر آیه از نگاه روایات

در اینکه شأن نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» (مائده: ۳) چیست؟ روایات بسیاری در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده که همه بر این نکته اتفاق نظر دارند که قطعه میانی آیه سوم از سوره مائده در ارتباط با ماجرای غدیر خم و انتصاب امام علی علیه السلام به خلافت و ولایت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. در این مجال کوتاه به برخی از این روایات اشاره می‌شود:

۱. خوارزمی در کتاب مناقب از ابی سعید خدری چنین نقل می‌کند: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ فِي غَدِيرِ خُمٍّ أَمْرًا بِمَا كَانَتْ تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِنْ شَوْكٍ فَقُمَّ وَ ذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ ثُمَّ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ فَأَخَذَ يَضْبَعِيهِ فَرَفَعَهُمَا حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى بِيَاضِ إِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...» (خوارزمی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۳۵).

روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به گرد غدیر خم فراخواند، فرمان داد تا خار و خاشاک زیر درخت را جاروب کردند و آن روز، پنج‌شنبه بود، سپس مردم را دعوت کرد تا به سوی علی علیه السلام بیایند. پیامبر صلی الله علیه و آله بازوی علی را گرفت و آنچنان بالا برد که سفیدی زیر بغل پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم شد. هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد:





«امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به‌عنوان دین، برایتان پسندیدم». این روایت را علی بن محمد حموی، در جلد اول کتاب فرائد السبطين، صفحه ۷۳-۷۴ نیز نقل کرده است.

۲. عبدالله حسکانی، جلد اول کتاب شواهد التنزیل، صفحه ۲۰۲ چنین آورده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا وَ هُوَ يَوْمٌ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ يَدِيَّ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ!! وَ أَنْزَلَ اللَّهُ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...! ابوهريره گفت: هر کس روز هجدهم از ماه ذی‌الحجه را روزه بدارد، خداوند به او پاداش شصت ماه روزه‌داری را عطا فرماید. این روز همان روز غدیرخم است که پیامبر دست علی عليه السلام را گرفت و فرمود: آیا من سرپرست مؤمنان نیستم؟ همه گفتند: آری ای رسول خدا! پیامبر فرمود: هر کس من مولای اویم پس این علی مولای اوست! پس از آن عمر بن الخطاب به علی عليه السلام گفت: آفرین بر تو آفرین بر تو ای پسر ابوطالب! زین پس مولای من و مولای همه مؤمنان شدی! خداوند در این روز آیه‌ی الیوم اکملت لکم دینکم ... را نازل کرد» (حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۰۲).

علی بن محمد حموی، پس از نقل این روایت می‌گوید: «هذا حديث الغدير و له طرق كثيرة الى ابي سعيد سعد بن مالك الخدري الانصاري؛ این حدیث غدیر است و برای آن، طرق روایی و رجالی بسیاری تا ابی سعید سعد بن مالک الخدري الانصاري است». این گونه روایات را می‌توان در کتاب‌های المناقب (ابن مغزلی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۹)، ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ابن عساکر، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۷۵) و تاریخ بغداد (الخطیب البغدادی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۹۰) پیگیری کرد.

۳. یکی از مباحثی که در نظریه امام الگوی ایمانی مورد توجه قرار گرفته است، مسئله مشروعیت سیاسی در قرآن کریم است. نویسنده مقاله می‌نویسد: اگر به انتصاب امام علی عليه السلام

توسط پیامبر باور داشته باشیم، لازمه آن تعارض این مسئله با آیاتی است که پیامبر و مؤمنان را به شورا و رایزنی در امور خود فرا می‌خواند! (آل عمران: ۱۵۹ و شوری: ۳۸).

در نقد این ادعا گفتنی است: اساساً این مسئله مشروعیت سیاسی الهی و مسئله واگذاری امور مردم به خودشان، هیچ تعارضی باهم ندارند. می‌توان هم به لزوم و وقوع نصب امام توسط پیامبر باور داشت و هم به استحباب یا وجوب مشورت و رایزنی با مردم در پاره‌ای از امور معتقد شد. خداوند در آیه ۱۵۹ آل عمران به پیامبر چنین خطاب می‌کند: «ای پیامبر! پس به سبب رحمتی که از سوی خداوند به تو رسیده با مردم نرم‌خو و مهربان شدی و اگر فردی خشن و سخت‌دل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند؛ پس (از روی رحمت و مهربانی) از لغزش‌های آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و با آنها در کارها رایزنی کن! پس چون تصمیم به کاری گرفتی بر خداوند اعتماد کن. یقیناً خداوند اعتمادکنندگان بر خود را دوست دارد». در آیه ۳۸ از سوره مبارکه شوری، در توصیف اهل ایمان و توکل چنین می‌فرماید: «... و کسانی‌اند که دعوت خداوندگار خویش را استجابت می‌کنند و نماز را به پا می‌دارند و کارشان را با رایزنی در میانشان سامان می‌دهند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند».

در این راستا توجه به چند نکته ضروری است:

اول: آیاتی که در قرآن کریم، پیامبر یا مؤمنان را به مشورت و رایزنی دعوت می‌کند، ناظر به اموری است که مشورت و رایزنی در آن مشروع و موجه است؛ بنابراین هر امری که شرعاً یا عقلاً صلاحیت مشورت در آن نیست، تخصصاً یا تخصیصاً از شمول این حکم خارج است. (طباطبایی، ۱۳۹۴ق، ج ۴، ص ۷۰).

اصولاً مشورت، در جایی مشروعیت و معقولیت پیدا می‌کند که هم امر مورد نظر، قابلیت رایزنی داشته باشد و هم کسانی که طرف مشورت قرار می‌گیرند، صلاحیت قرار گرفتن در چنین موقعیتی را داشته باشند. از این‌رو مشورت در احکام شرعی، مسائل و اموری که عقلاً یا عقلاً وضعیتی روشنی دارند و نیز مشورت با کسانی که صلاحیت آن را ندارند، امر بیهوده و نادرستی است و مسلماً از جانب خداوند توصیه نمی‌شود. به عقیده ما و با تکیه بر ادله دینی و عقلی که پیشتر به پاره‌ای از آن اشاره شد، تعیین جانشین پیامبر و انتخاب حاکم برای





جامعه اسلامی باید به امر خداوند و نصب پیامبر و امام معصوم پیشین انجام گیرد؛ زیرا مردم نمی‌توانند فرد شایسته را شناسایی کنند و اگر به فرض او را بشناسند، انواع موانع فردی و اجتماعی، مانع واگذار کردن امر حکومت به او خواهد شد.

دوم: سیاق آیه ۱۹۵ آل عمران، نشان می‌دهد که توصیه خداوند به پیامبر ﷺ درباره مشورت با مردم، نه یک امر واجب، بلکه یک امر پسندیده و مستحب است که از روی رحمت و مهربانی صورت می‌گیرد و نوعی لطف و مهربانی در حق مؤمنان محسوب می‌شود. سیاق آیه نشان می‌دهد که پیامبر، نه به سبب اینکه خود از حقیقت امور ناآگاه است و برای روشن شدن مسائل باید با مردم مشورت کند، بلکه به سبب اینکه گذشت از لغزش‌ها، استغفار و نیز مشورت با آنان در امور، موجب تلطیف دل‌ها، تحکیم محبت‌ها و دل‌بستگی‌ها و تقویت احساس عزت‌مندی و اعتماد به نفس آنها می‌شود، باید چنین کند. در ادامه آیه، خداوند با این جمله که ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ ابهامی را که ممکن است به ذهن مخاطبان وارد شود و گمان کنند که پیامبر باید با مردم در همه امور مشورت کند و همه جا به نظر آنان هم ترتیب اثر بدهد، را از میان بر می‌دارد و به پیامبر می‌فرماید: وقتی به کاری تصمیم گرفتی (یعنی تصمیم با توست) بر خداوند توکل کن و تصمیمت را عملی نما (چه تصمیم تو عمل به رأی آنان باشد و چه عمل به نظر خودت)! (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۵۷).

بنابراین اولاً: از آیه نمی‌توان استفاده کرد که پیامبر موظف است در همه امور، به‌ویژه امر تعیین جانشین، با مردم مشورت و نظر آنان را اعمال کند و ثانیاً: اگر بپذیریم که پیامبر موظف بوده است که در امر تعیین جانشین هم با مردم مشورت کند، از آنجا که پیامبر معصوم است و به همه وظایف الهی‌اش عمل کرده است، باید حتماً پس از مشورت با مردم، کسی را برای پس از خود معرفی کرده باشد و اگر بگوییم که امام علی علیه السلام را به‌عنوان جانشین خود معرفی نکرده است، پس به این امر مهم الهی عمل نکرده و گناهکار خواهد بود و این امر با فرض عصمت پیامبر ناسازگار است. از این‌رو، حتی با فرض وجوب مشورت با مؤمنان در امر حکومت، باید بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرده است؛ زیرا یقیناً شخص دیگری از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برای این کار معین نشده است.

سوم: حکمت توصیه‌ی خداوند به پیامبر درباره‌ی مشورت با مردم، برای آن است که این روش نیکو الگویی برای دیگر حاکمان پس از ایشان باشد و از استبداد به رأی و بی‌اعتنایی به نظر مردم بپرهیزند و عقلای آنان را در امور حکومت و حل مشکلات به همکاری بگیرند تا هم به عزت نفس و توانایی‌های آنان بیفزایند و هم مردم احساس کنند که باری را که باید به دوش بگیرند، از خود آنان و برای سامان دادن امور آنهاست و صرفاً انجام یک حکم اجباری نیست. چنین شیوه‌ای یقیناً احساس همدلی و همکاری را در توده‌های مردم و نخبگان جامعه تقویت می‌کند و حل مشکلات و تحقق اهداف اجتماعی با سهولت و کیفیت بیشتری و بهتری انجام می‌شود (همان، ص ۵۸).

چهارم: در آیه ۳۸ سوره شوری آنچه به‌عنوان نقطه قوت و خصلت برجسته شخصیتی مؤمنان مطرح شده است، توجه به ظرفیت‌های عقلانی و تجربی در رسیدگی به امور دنیایی و پرهیز از خودرأیی است. مؤمنان همان‌گونه که به مسائل شرعی و اخلاقی اهمیت می‌دهند، از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های عقلی فردی و جمعی هم که خداوند در اختیار آنان قرار داده است، محروم نمی‌مانند. نکته‌ای که از این آیه فهمیده می‌شود، همین اندازه است و بیش از این نیست؛ اما اینکه آیا مسائل مهم و سرنوشت‌سازی مانند حکومت نیز باید به شوری سپرده شود یا خیر؟ از آیه نمی‌توان استنباط کرد. آنچه که امر مردم است و مربوط به امور شخصی دنیایی آنان است، به خود آنان واگذار شده و خوب است که با مشورت و خرد جمعی به پیش برود؛ ولی آنچه که به خداوند مربوط است و از جمله مسئله حکومت و ولایت، باید از سوی خداوند و پیامبر ابلاغ و انجام شود.

اساساً تعیین اینکه چه مسائلی باید با مشورت و رایزنی دیگران بررسی و تصمیم‌گیری شود، چیزی است که این آیه آن را نمی‌فهماند و آیه درصدد بیان چنین امری نیست؛ بنابراین آیه مورد نظر فاقد قابلیت اطلاق است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۴۶۳). سعه مفهومی و مصادیق «امرهم» در آیه باید از طریق وحی، عقل و تجربه بررسی شود؛ بنابراین اگر با ادله محکم عقلی و روایی و دیگر آیات قرآن اثبات شود که تعیین امام و پیشوای سیاسی و دینی امری است که جز به نصب الهی و تعیین شرایط و ویژگی‌های ضروری آن توسط خداوند، پیامبر و امام پیشین، میسر نمی‌شود و در این خصوص مردم نمی‌توانند طرف مشورت قرار گیرند، موافق با مفاد آیه مشورت خواهد بود.





۴. نویسنده مقاله امام الگوی ایمانی، برای اثبات نظر خود به برخی سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه و نامه‌های حضرت به معاویه استناد می‌کند و براساس آن به مشروعیت حکومت بر پایه رأی و نظر مردم فتوا می‌دهد. در این خصوص باید گفت:

اول: اگر برای اثبات مشروعیت رأی مردم در انتخاب حاکم بخواهیم به برخی خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه استناد کنیم، چنین مستنداتی یقیناً با ده‌ها دلیل دیگری که بر لزوم نصب امام و پیشوای سیاسی پس از پیامبر توسط خداوند دلالت دارد، متعارض خواهد بود و به همین سبب باید از ظاهر سخنان امام در نهج البلاغه دست کشید و آن را بر روش مجادله با رقیب، بر اساس مقبولات او حمل کرد.

دوم: سخنان و نامه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه پس از رسیدن به خلافت صادر شده است. در چنان فضای فکری که بسیاری از آموزه‌های اسلام دستخوش تحول و دگرگونی قرار گرفته بود و با ممنوعیت کتابت و روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله، سخنان آن حضرت نیز به دست فراموشی سپرده شده بود، دیگر استناد به حق الهی و نصب از طرف پیامبر مورد قبول مردم، به‌ویژه افرادی مانند معاویه قرار نمی‌گرفت و امام مجبور بود با نگرش‌ها و باورهای مورد قبول عامه مردم با طرف مقابلش به مجادله بپردازد. خود امام در نهج البلاغه به این مسئله اشاره می‌کند و می‌فرماید: دَعَوْنِي وَ اَلْتَمِسُوا عَيْرِي فَاِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ اَمْرًا لَهُ وَجُوهُ وَ اَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ اِنَّ الْاَفَاقَ قَدْ اَغَامَتْ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَ اِعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اُجِبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ وَ لَمْ اُصْغِ اِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَنَبِ الْعَاتِبِ وَ اِنْ تَرَكَتُمُونِي فَاِنَا كَاَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَ اَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ اَمْرُكُمْ وَ اَنَا لَكُمْ وَ زِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّْي اَمِيْرًا (امامی و آشتیانی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۹)؛ مرا رها کنید و دیگری را برای خلافت بجویید؛ چراکه ما به استقبال کاری می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگونی دارد که دل‌ها بر آن استوار نماند و عقل‌ها بر آن ثبات نگیرد و (اکنون هنگامه‌ای است که) افق‌ها پوشیده شده و راه روشن ناشناخته شده است... .

سوم: معاویه مدت‌ها پیش از خلافت امام علی علیه السلام مقدمات خلافت را در شام برای خود مهیا کرده بود و حتی در زمان محاصره خانه عثمان او را یاری نکرد تا کشته شود و راه برای

خلافت او هموار گردد. وقتی امام علیه السلام به خلافت رسید و فرمان عزل او را صادر کرد، به بهانه خونخواهی عثمان عَلم مخالفت با امام علیه السلام را برافراشت و حکم امام را نپذیرفت؛ از این رو مکاتباتی میان امام و معاویه صورت گرفت که سیدرضی در نهج البلاغه شانزده نامه از آن را آورده است. معاویه افزون بر اینکه زیر بار بیعت با امام علی علیه السلام نرفت، توطئه‌هایی علیه امام نیز صورت داد و حتی دیگران را نیز بر ضد امام شوراند. او طلحه و زبیر را تشویق به نقض بیعت و جنگ با امام علیه السلام کرد (معتزلی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۷) و به بهانه‌های واهی، مشروعیت خلافت امام را زیر سؤال می‌برد.

امام در نامه ششم نهج البلاغه که پس از جنگ جمل نوشت و توسط جریر بن عبدالله به شام فرستاد، به این شبهه‌افکنی‌ها پاسخ داد و چنین فرمود: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط، بیعت کرده بودند؛ پس آن که در بیعت حضور داشت، نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر انتخاب کند (اشاره به مخالفت طلحه و زبیر که در ابتدا با امام بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکستند) و آن کس که غایب بود نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد (اشاره به خود معاویه که در مدینه حضور نداشت و این را بهانه قرار داده بود). همانا شورای مسلمانان از آن مهاجرین و انصار است؛ پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام و رهبر خود خواندند، پس رضایت خدا هم در آن است؛ حال اگر کسی کار آنان را نکوهش یا بدعتی پدید آمده بداند، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند و اگر سرباز زد با او پیکار می‌کنند؛ زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی رها می‌کند...» (امامی و آشتیانی، ۱۳۸۷، ص ۵۷۲).

این سخن امام علیه السلام روش استدلال و مناظره بر اساس باورهای دشمن است؛ زیرا معاویه به ولایت و امامت امام علی علیه السلام و نصب الهی و ابلاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتقاد ندارد و تنها در شعارهای خود، بیعت مردم و شورای مسلمین را مطرح می‌کند. امام در استدلال با معاویه به ناچار معیارهای مورد قبول او را طرح می‌کند و می‌گوید که اگر بیعت را قبول داری، مردم با من بیعت کردند و اگر شورا را قبول داری، شورای مهاجرین و انصار مرا برگزیدند! دیگر چه بهانه‌ای می‌توانی داشته باشی؟! (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۴۸۵). این استدلال‌ها در صورتی بیان می‌شود که امام در خطبه‌ها و نامه‌های متعدد باور و اعتقاد خود را نسبت به امامت و رهبری عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بیان کرده است^[۵] و در مکاتبه با معاویه از روش استدلال جدلی برای مجاب ساختن خصمی که بهانه‌تراشی می‌کند، کمک می‌گیرد.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. ادله فراوان عقلی و نقلی، به‌ویژه خطبه و حادثه غدیر، بر نصب امام علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و به فرمان خدا، به‌عنوان پیشوای سیاسی جامعه اسلامی دلالت روشنی دارد.
۲. شواهد درون و برون‌متنی آیه پنج‌سوره مائده، گویای نزول آن پس از معرفی امام علی علیه السلام در روز غدیرخیم است.
۳. مشورت در آموزه‌های اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ اما روایی مشورت در امور شخصی و برخی از امور اجتماعی است و اثبات گسترش مصادیق این مفهوم به حوزه ولایت و رهبری، دلائل و شواهد معتبری ندارد. ضمن اینکه شواهد متعددی بر بیرون بودن مسئله ولایت از مصادیق امور مشورت‌پذیر وجود دارد.
۴. سخنان امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه در تبیین منشأ مشروعیت ولایت سیاسی، متفاوت است و با توجه به دلائل پرشماری که بر الهی بودن خاستگاه این مشروعیت دلالت می‌کند، مواردی مانند اجماع مسلمانان، اجماع مهاجر و انصار و غیره از باب سخن بر مبنای مقبول خصم و از سر مجادله مطرح شده است.



پی‌نوشت‌ها:

[۱] ر.ک: جلال‌الدین، سیوطی، الدر المنثور، قم: مکتبه آیت‌الله‌العظمی‌ المرعشی‌ النجفی، ۱۴۰۴ق؛ نورالله، حسینی‌ مرعشی‌ تستری (قاضی‌ نورالله شوشتری)، إحقاق‌ الحق و إزهاق‌ الباطل، قم: مکتبه آیت‌الله‌العظمی‌ المرعشی‌ النجفی، ۱۴۰۹ق؛ سیدمحمدحسین، شرف‌الدین، المراجعات، قم: سایه، ۱۳۸۰ و محمدحسن، مظفر، دلائل‌ الصدق‌ لنهج‌ الحق، بیروت: موسسه آل‌البتیت‌ لاحیاء‌ التراث، ۱۴۲۲ق.

[۲] ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (مائده: ۶۷).

[۳] پیامبر فرمود: مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که از آن باز ماند، غرق شد.

[۴] پیامبر فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم، کتاب خدا و اهل بیت، مادامی که به این دو چنگ زبید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد!

[۵] به‌عنوان مثال در خطبه اول نهج‌البلاغه می‌فرمایند: رسول گرامی اسلام، در میان شما مردم جانشینانی برگزید که تمام پیامبران گذشته برای امت‌های خود برگزیدند؛ زیرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان‌رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه‌های استوار، از میان مردم نرفتند.

[۶] ابن‌عساکر در تاریخ دمشق، ج ۲، فخر رازی در مفاتیح‌الغیب و تفسیر کبیر، ج ۱۲، ثعلبی در الکشف و البیان (نسخه خطی)، حموی در فرائد‌السمطین، ج ۱، ابن‌صباغ مالکی در الفصول‌المهمه و آلوسی در روح‌المعانی، ج ۶، از جمله عالمان و محدثان اهل سنت‌اند که ماجرای غدیر خم و نزول آیه ۶۷ سوره مائده را مطرح کرده‌اند.

[۷] از میان عالمان و محدثان اهل سنت که تنها به اصل داستان و حدیث غدیر تصریح کرده ولی ذکر از نزول آیه به میان نیاورده‌اند، می‌توان به احمد بن حنبل در المسند، ج ۴، حاکم نیشابوری در المستدرک، ج ۳، طبری شافعی در الریاض‌النضرة فی فضائل‌العترة، ج ۳، سیوطی در الحاوی‌للفتاوی، ج ۱، بلاذری در انساب‌الاشراف، ج ۲، خوارزمی در المناقب، متقی‌هندی در کنز العمال، ج ۱۳، سمهودی در وفاء‌الوفاء باخبار دارالمصطفی، ج ۲، اشاره کرد. علامه عبدالحسین امینی در کتاب گرانسنگ‌الغدیر ده‌ها کتاب از اهل سنت نام می‌برد که همه آن کتاب‌ها، حدیث غدیر را روایت کرده‌اند. (امینی، ۱۳۷۹ق، ج ۲-۱، ص ۱۴ تا ۱۰۸)



فهرست منابع

قرآن کریم
نهج البلاغه

۱. ابن عساکر، علی بن حسن، ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق، ج ۲، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، ۱۴۰۰ ق.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، ج ۳، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۶ ق.
۳. ابن مغزلی، علی بن محمد، مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السلام (مناقب مغزلی)، چاپ دوم، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۲ ق.
۴. ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، ج ۱، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۵. ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، ج ۴، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق.
۶. امامی، محمدجعفر و محمدرضا آشتیانی، نهج البلاغه با ترجمه فارسی روان، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، قم: امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۷.
۷. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۲، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۷۹ ق.
۸. حسکانی، عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلہ فی اهل البیت، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۹. حسینی طهرانی، محمدحسین، امام شناسی، ج ۷، درس های ۹۸ - ۹۹، چاپ هشتم، تهران: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ۱۳۸۰.
۱۰. حسینی مرعشی تستری (قاضی نورالله شوشتری) نورالله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. حموی، ابراهیم بن محمد، فرائد السبطين، ج ۱، بیروت، مؤسسه المحمودی، ۱۳۹۸ ق.
۱۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۸، بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
۱۳. خوارزمی، احمد بن محمد، المناقب، چاپ سوم، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۴. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، قم: الهادی، ۱۳۷۹.
۱۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا (۱۶ جلدی)، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.



۱۶. ربانی گلیپایگانی، علی، عقائد استدلالی، ج ۲، قم: نصایح، ۱۳۸۰.
۱۷. رضوانی، علی اصغر، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۱، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۴.
۱۸. سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، تاریخ تحلیلی زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، قم: صحیفه، ۱۳۸۷.
۱۹. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، قم: مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۰. شرف‌الدین، سیدمحمدحسین، المراجعات، قم: سایه، ۱۳۸۰.
۲۱. ———، المراجعات، تحقیق: حسین الراض، بیروت: جمعیة الاسلامیه، ۱۴۰۲ق.
۲۲. صدر، سیدمحمدباقر، برآمدن شیعه و تشیع، ترجمه مهدی زنده، قم: دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۳. صدوق، ابن بابویه، الخصال، باب اثنی عشر، قم: اسلامیه، ۱۳۷۰.
۲۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۲۵. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، تحقیق محمد أبو‌الفضل ابراهیم، ج ۲، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷-۱۹۶۷.
۲۶. طوسی، محمدبن حسن، الامالی، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
۲۷. عسکری، سیدمرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، چاپ نهم، قم: دانشکده اصول‌الدین، ۱۳۷۷.
۲۸. ———، عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ترجمه سیداحمد فهری زنجانی، قم: مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۵.
۲۹. غروی، علی اصغر، «امام پیشوای سیاسی یا الگوی ایمانی»، سایت ارباب حکمت، تاریخ ۱۳۹۲/۰۸/۱۱.
۳۰. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
۳۱. مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، چاپ یازدهم، تهران: صدرا، ۱۳۶۹.
۳۲. متقی هندی، کنز العمال، ج ۵ و ۶، حیدرآباد دکن: مطبعه دائرة المعارف النظامیه، ۱۳۱۲ق.
۳۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۴.



۳۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۷، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۳۵. مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق لنهج الحق، بیروت: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۲۲ق.
۳۶. معتزلی، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۵.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۴، چاپ دهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.

